«درآمدی بر حکمت سینما» در راه انتشار

مهدی ناظمی قره‌باغ، مدیر مدرسه عالی علوم انسانی روزگار نو و مدرس فلسفه گفت: کتابی با عنوان «درآمدی بر حکمت سینما» نوشتم که درباره دیدگاه‌های کمتر پرداخته‌شده آوینی راجع به حکمت سینماست و به‌زودی توسط انتشارات سوره مهر منتشر می‌شود. به گزارش مهر، در این کتاب دیدگاه‌های شهید آوینی درباره حکمت سینما بررسی شده‌است. این اثر درباره اصطلاح «حکمت سینما» در آثار آوینی است و به ابعاد بازنشده دیدگاه شهید آوینی می‌پردازد.

«جشنواره قصه‌گویی» فراخوان داد

فراخوان بیست‌وسومین جشنواره بین‌المللی قصه‌گویی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با شعار «آینده ساختنی است» و با محورهای موضوعی امیدها و آرزوها، شادی‌ها و غم‌ها و ایثار و ازخودگذشتگی (جهاد و مقاومت در عرصه‌های مختلف زندگی) منتشر شد. به گزارش روابط عمومی کانون، این جشنواره به دلیل شیوع کرونا، به صورت مجازی برگزار خواهد شد و علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به www.kanoonfest.ir نسبت به ثبت‌نام و ارسال آثار خود اقدام کنند.

...هید آوینی و مستند «آقامرتضی»

...قا» نمی‌آمد

عکس: ایرنا

عنقا اولین گزینه‌ام بود که با مهربانی پذیرفت. گفت‌وگو و حرف‌های او توفانی‌تر از چیزی بود که گمان می‌کردم؛ حرف‌هایی که نزدیک به دوبرابر این چیزیست که می‌بینید و به‌زحمت حجمش تا این اندازه کم شد. گفتن این حرف براساس روحیات ما ایرانی‌ها چندان عرف نیست اما با این وجود می‌خواهم بگویم که خواندن این گفت‌وگو را از دست ندهید. اطمینان دارم این گفت‌وگو سر و صدای زیادی به پا خواهد کرد.

یعنی در روزنامه‌هایی که قاعدتا باید حامی می‌بودند.

زمانی سیطره انقلابی‌گرایی مخملباف و تجددگرایی حاتمی‌کیا بود. می‌گفتند حاتمی‌کیا استحاله شده و امروز در سال ۱۴۰۰ ببینید مخملباف کجا است و حاتمی‌کیا کجا. کدام‌شان دارند به انقلاب و نظام خدمت می‌کنند؟ امروز با عینك امروزمان آدم‌ها را می‌بینیم. آن روزگاری که در کیهان فرهنگی عبدالکریم سروش، آقای شمس‌الواعظین و امثالهم می‌نوشتند، به عنوان اپوزیسیون نمی‌نوشتند، بلکه عنوان تئوریسین‌های نظام جمهوری اسلامی را داشتند! آن زمان امثال سروش به امثال دکتر داوری حمله می‌کردند، چون کتاب او، کتاب سال سلطنتی و این حرف‌ها شده بود!

ولی آقای آوینی می‌آید از مقالات دکتر داوری استفاده می‌کند.

آقای آوینی می‌رود سردبیر مجله «نامه فرهنگ» که داوری راه انداخته می‌شود.

چه می‌شود رضا داوری که متفکر است، می‌تواند این مسیر را جلو برود و الان هم دارد کار می‌کند، اما پای آوینی که می‌رسد، انگار همه چیز فرق دارد؟

ساحت‌های این دو فرق می‌کند. آقای داوری به عنوان استاد فلسفه دانشگاه تهران گوشه‌گیر بود و با آوینی شهرآشوبی که تمام‌قد می‌ایستاده و یك اکتیویست کامل بوده، متفاوت است. ابایی نداشت جلوی فیلم مهرجویی بایستد یا از عروس افخمی دفاع کند. آن‌موقع به «هامون»، جشنواره رسمی فجر جایزه می‌دهد و کسی که جلوی این فیلم می‌ایستد، مرتضی آوینی است. اما همه این نقدها با حفظ احترام و البته تند و تیز و با تفکر بوده. بین هیجان‌زدگی، اصالت و ریشه داشتن فرق بگذاریم. داوری اردکانی وقتی داشت غرب را نقد می‌کرد، به عنوان یك متخصص هایدگر و کسی که فلسفه اروپا خوانده، می‌دانست چه می‌گوید. فرق می‌کرد با هیجان‌زدگی یا وقتی درباره فارابی می‌نویسد، این ریشه است! این ریشه فکری حاصل مطالعه و اندیشه است و یکشبه به دست نمی‌آید. این را حتی در آدم‌های باریشه‌ای که کنارشان گذاشته‌ایم، هم می‌بینید. اما خیلی‌ها بودند به محض این‌که گفتند آقا شما بفرمایید کنار، ناگهان ضدانقلاب شدند. محسن سازگارا در این مملکت چه‌کاره بود؟ او کسی بود که با امام از نوفل‌لوشاتو آمد. جزو کسانی بود که در تاسیس سپاه نقش داشت، در وزارت کشور جزو معاونان دولت هاشمی بود و بعد از دولت اصلاحات، حلقه کیان را پایه‌گذاری کردند که به روزنامه طوس و جامعه تبدیل شد، او کجاست؟

گنجی را هم می‌شود مثال زد.

آقای گنجی عضو دفتر فرهنگی سپاه پاسداران است و همه خاطرات تند اکبر پونز یادشان است. او وابسته فرهنگی ایران در سفارت ترکیه می‌شود و بساطی راه می‌اندازد که از آنجا هم بیرونش می‌کنند و بعد حتی درباره مهدویت و اینها تردید می‌کند.

هنوز هم می‌شود این رگه‌ها را یافت!؟

بله. مثلا با صادق هدایت مساله و مشکل داریم، او را نقد می‌کنیم، چون در کتاب «البعثه الاسلامیه فی البلاد الافرنجیه» به اسلام توهین می‌کند. در کتاب «ولنگاری» این را می‌گوید، در «سه قطره خون» آن را می‌گوید و ... ولی اگر می‌خواهیم نقدی کنیم که موثر شود، به آن برچسب جنسی «همجنسگرا بودن» نزن، وقت بگذار، زحمت بکش، کتابش را بخوان، نسبت به آن تحلیل داشته باش و در برابر آن تحلیل حرف بزن. وقتی این کار را نمی‌کنی، مثل خیلی از بچه‌های ظاهرگرا می‌شوی. می‌شوی یکی مثل محسن مخملباف. یادم نمی‌رود محمدرضا هنرمند، در مصاحبه‌ای که در مجله «گزارش فیلم» منتشر شد، گفت من فیلمی ساخته بودم که در جشنواره خارجی موفق شده بود، مخملباف مرا در حیاط حوزه هنری دید. به او گفتم دارم به جشنواره فلان می‌روم، گفت داری می‌روی که زن بی‌حجاب ببینی!؟ هنرمند می‌گوید تحت‌تاثیر این حرف، آخر من به آن جشنواره نرفتم...! ولی همین مخملباف به محض این‌که پایش به جشنواره‌های خارجی باز می‌شود، به آن مخملباف تبدیل می‌شود. بعد برای‌مان «سکس و فلسفه» و «فریاد مورچگان» می‌سازد که یك بخش‌هایی از آن رسما پورنوگرافی است. شما به سال‌های دهه ۷۰ برگرد که ابراهیم حاتمی‌کیا دو فیلم ساخته؛ یکی از کرخه تا راین تولید بخش خصوصی است و برای حوزه هنری و امثال آن نیست، دیگری «خاکستر سبز» که در بوسنی و هرزگوین می‌سازد. ببین چه نقدها و حمله‌هایی به او شد. او فیلمی به نام «بوی پیراهن یوسف» ساخت که یکی از آثار درجه یك درباره اسرای جنگ تحمیلی بود. ۵۰۰ صفحه گزارش به دفتر آقا فرستاده‌اند که این توهین به اسرا است. او «به رنگ ارغوان» را ساخت که توقیف شد. همان حاتمی‌کیا که همه می‌گویند حکومتی و فیلمساز نفتی است، «گزارش یك جشن» را ساخت که همچنان توقیف است. تو حتی تفکر آدمی که می‌دانی سرباز این نظام است را برنمی‌تابی!

پس نقد آوینی واقعی براساس تفکر است و براساس دانش آوینی‌های قلابی به ظواهر و هیجان‌زدگی می‌رسد.

اصلا آوینی مهم‌تر است یا حضرت امام (ره)؟ آوینی که مرید امام است. ولی حتی کدام کار جدی درباره اندیشه‌های معنوی امام صورت گرفته؟ آدم‌ها همین امروز مدعی امام‌شناسی هستند و درباره او حرف می‌زنند، ولی نهایت حرف‌شان از چهار تا سخنرانی سیاسی امام درباره مجلس و دولت است. همین امام خمینی که مرجع تقلید مسلم و ولی‌فقیه است، در سال‌های اول انقلاب تفسیر سوره حمد را شروع کرد، ولی آن را هم برنتابیدند. خدا ببخشد که این حرف را می‌زنم. همین امروز درباره آقا هم همین‌طوری است. آقا یك حرفی می‌زند، آنقدر به عنوان مخالف و موافق حرف می‌زنند که نمی‌گذارند گل آن حرف به جامعه بیاید. تو امروز هنوز نمی‌توانی به جوان‌ها بگویی آیت‌ا... خامنه‌ای در جوانی‌اش کتاب درباره سید قطب دارد. ایشان چندساله بوده که کتاب «صلح امام حسن» را ترجمه و تحشیه کرده است؟ کم‌خطرترین کار این است که از همه بزرگان تابلویی بسازیم و به دیوار بزنیم و تمام. مثل همین الان. حاج‌قاسم سلیمانی شهید شد، تابلو از او می‌سازیم و به اتاق‌مان می‌زنیم. چرا دوست نداریم شئون مختلف حاج‌قاسم را ببینیم؟

به نظر شما این ترس از کجا می‌آید؟

از قلابی بودن‌مان و به خطر افتادن منافع‌مان. وقتی بگذاری حرف آوینی واقعی به گوش جامعه برسد، دیگر کسی حرف قلابی را نمی‌شنود!

آوینی که دست‌یافتنی بوده؟

حتما دست‌یافتنی بوده. بروید با مسعود فراستی، امید روحانی و بهروز افخمی حرف بزنید تا ببینید او چقدر دست‌یافتنی بوده. یك چیزهایی حاصل شناخت است. بهروز افخمی فیلم «عروس» را می‌سازد و همه او را به اشاعه فحشا متهم می‌کنند. بروید مطلب شهید آوینی را درباره این فیلم بخوانید. یادتان نرود امام اول انقلاب یك سخنرانی با جمعی از نویسندگان دارد که می‌گوید یکی از توطئه‌های زمان پهلوی این بود که بین طبقه نخبه، اندیشمند و عامه مردم فاصله می‌انداخت. خانم دانشور هم توصیفی درباره جذبه امام و این‌که بعد از دیدار چه احوالاتی پیدا کرده، نوشته است. یا مثلا محمود دولت‌آبادی برای جریان روشنفکری است دیگر، انقلابی که نیست. او رمان سه‌جلدی به نام «روزگار سپری‌شده مردم سالخورده» دارد. آقای رضا رهگذر هم که از او انقلابی‌تر و تندتر نداریم. حالا همین آقای رهگذر می‌آید و بهترین نقد ممکن درباره دولت‌آبادی تا به امروز را سال ۷۵ یا ۷۶ در مجله ادبیات داستانی حوزه هنری می‌نویسد. در آن مطلب می‌گوید این کتاب می‌تواند به عنوان کتاب درسی، برای کسانی که دوست دارند داستان‌نویسی یاد بگیرند، در کلاس تدریس شود. رهگذر مخالف فکر دولت‌آبادی است دیگر. پس چرا با این تفکر دست به قلم می‌برد؟ البته از آن‌طرف جریان شبه‌روشنفکری ما هم این رابطه را نمی‌خواهد. چون احساس می‌کند زمین بازی‌اش را از دست می‌دهد.

در مورد آیت‌ا... خامنه‌ای هم از این مثال‌ها می‌توان زد.

دقیقا. حضرت آقا به نمایشگاه کتاب می‌روند، عکسی از ایشان بیرون می‌آید که دارد کتاب شاملو را می‌خواند. جریان شبه‌روشنفکری دلش نمی‌خواهد این عکس بیرون بیاید. یا افشین علاء می‌آید و خاطره‌ای تعریف می‌کند که آقا در دیدار با شاعران، درباره شعر فارسی گفته‌اند که عفیف است، درباره عشق پرده‌دری نمی‌کند و حتی جمله‌ای درباره شعر شاملو می‌گویند این یعنی آقا شعر شاملو را خوانده و اشراف دارد. این مدل نقد است یا کتابچه‌ای که مجله‌ای در سال ۷۳ یا ۷۴ آن را منتشر می‌کند؛ درباره احمد شاملو که هروئینی بوده، با زن‌ها آنگونه بوده و... این چه نقدی شد!؟ چه فایده‌ای داشت؟

اندیشه را نقد نمی‌کنند، فرد را نقد می‌کنند. درباره اندیشه مرتضی آوینی حرف نمی‌زنند، درباره خودش حرف می‌زنند.

دقیقا کاری که آوینی می‌کرد، این بود. می‌گفت آقا من می‌خواهم نگاه لیبرال را که بر فرهنگ امروز ما و در دوران سازندگی حاکم شده، نقد کنم. نمی‌خواهم فحش بدهم. با اشراف و علم بر همان مبانی، نقدش می‌کند. نرفت مثل خیلی از امروزی‌ها بگوید چون من با آن چیزی که تو خوانده‌ای مخالفم، پس خاك بر سرت! او حرف داشت، نقد می‌کرد و وقتی داشت درباره مال خود کردن تکنیك، برای گفتن حرف معنوی حرف می‌زد، راهکار داشت. وقتی که سرمقاله می‌نویسد که سفسطه بر باد است و جواب مطلب سروش در مجله کیان را می‌دهد، دارد حرف می‌زند. فحش نمی‌دهد و مرده‌باد و زنده‌باد نمی‌گوید. وقتی آقای سروش نظریه پیامبر اقتدارگرا یا عارف مسلح را می‌دهد، چرا چند تا بچه مسلمان نمی‌آیند تا جواب مستدل در برابر تصویر خشنی که نشان می‌دهد، بدهند؟

وقتی کسی مثل آوینی در ساحت اندیشه حرف می‌زند، آیا به جبر و زور برای تزریق اندیشه‌اش هم فکر می‌کند؟ به این معنی که آوینی هم از طرف روشنفکران و هم از طیفی از انقلابیون گوشه رینگ قرار داشت، اما اگر دست او باز بود، به اجبار و جمودی که در تصمیم‌گیری‌های امروز برخی تصمیم‌گیرندگان فرهنگی کشور دیده می‌شود، مبتلا می‌شد؟

اتفاقا در دهه اول انقلاب تا سال ۷۲، ۷۳ این تقابل‌ها بود. ولی الان خیلی چیزها به هم نزدیك شده‌اند. آوینی مجله درمی‌آورد و قبل از این‌که آقای زم متحول شود، حوزه هنری را اداره می‌کرد. اما تو مجله را که ورق می‌زنی، می‌بینی از یك وحدت فکر یگانه پیروی نمی‌کند، هم آدم این‌وری در آن می‌نویسد، هم آن‌وری و در هر دو اندیشه وجود دارد. بله وقتی آوینی سرمقاله را می‌نویسد، روی افکار و عقایدش محکم است. اما ابایی ندارد که در مجله‌اش کسانی دیگر هم بنویسند یا فلان داستان چاپ شود. امروز بعضی از مجلات‌مان اگر به فلان آدم پیشنهاد مصاحبه دهند، طرف می‌گوید نه، اگر اسم من در این روزنامه بیاید، برای من حرف درمی‌آورند. مجله فیلم و سوره آن زمان روبه‌روی هم بودند و آوینی می‌رود توی زمین دشمن و با روحانی حرف می‌زند و از کلمه به کلمه «آینه جادو» دفاع و روحانی به کلمه به کلمه آن حمله می‌کند. آن وسط رفاقت‌شان که از قبل انقلاب بوده، حتی بیشتر و بیشتر هم می‌شود. در مستند کیومرث پوراحمد او به جهت جریانی که حاکم بوده، نمی‌توانسته خیلی چیزها را بگوید. فریدون جیرانی که نگاه چپی دارد، درباره آوینی حرف می‌زند. همچنین هوشنگ گلمکانی با آن شکل فکری و روزنامه آیندگان قبل از انقلاب و... درباره آوینی می‌گوید بله او مخالف ما بود، اما صاحب‌نظر بود. ما به بعضی‌ها به تعارف می‌گوییم صاحب‌نظر، اما او واقعا این‌گونه بود. اینجا با اصالت طرف روبه‌رو هستیم.

آدم‌هایی مثل آوینی که الان هم هستند؛ با دانسته‌ها، اطلاعات، اهل جنگ بودن و ویژگی‌های‌شان یا باید گوشه رینگ بروند و منزوی شوند، یا وارد زد و بند شوند و بخشی از بدنه‌ای شوند که دانشی ندارد و خودشان را شبیه آنها کنند. در حکومت اسلامی این روال، غلط نیست؟

زمانی که حضرت آقا می‌گویند دوباره روایت فتح را راه بیندازید. با همه بلاهایی که سر آوینی آمده، حکم آقا برایش واجب می‌شود. اما کسی با او همراهی نمی‌کند، مهدی همایونفر هنوز هست، از او بپرسید. پیش رئیس وقت تلویزیون می‌روند و می‌گویند حضرت آقا این‌طور گفته. قلم را برمی‌دارند، روی اسم آوینی خط می‌کشند. آوینی نمی‌رود خانه‌اش بنشیند، نامه‌نگاری با آقا صورت می‌گیرد، مضمون این است که همان گروه روایت فتح کار کنند و آوینی می‌گوید این‌که دیگر حکم آقا است، تلویزیون کیست؟! ولی من، به من امر کرده و باید انجام بدهم. رئیس تلویزیون می‌گوید بیجا کرده‌ای که با آقا نامه‌نگاری می‌کنی! به چه حقی این کار را کردی؟! آنقدر آزار و اذیت‌ها از سوی تلویزیون و جهاد زیاد می‌شود که روایت فتح، آنجا زیر مجموعه بسیج قرار می‌گیرد...

اما درباره سید مرتضی آوینی، یك نفر خودش را مقید کرد برای تشییع جنازه بیاید و یك نفر او را آنچنان که بود دید. دید او برای‌مان مهم است که فرمود سید شهیدان اهل قلم، هنوز هم آن یك نفر هست که ببیند. حالا اگر تو نمی‌بینی، مهم نیست.

گفت پیش چشمت داشتی شیشه کبود/ زان سبب عالم کبودت می‌نمود

وقتی بخل‌ها، حسدها، قبیله‌گرایی‌ها، دسته‌بندی‌ها و این جمع من و تیم من است و... حاکم می‌شود؛ فقط به یك چیز دلخوشی، که یك نفر هست که فراتر از همه این حرف‌ها است، حتی اگر روزی بخواهیم کسی گوش‌مان را بکشد، ترجیح می‌دهیم خودش باشد. به نظر من آوینی هم نگاهش همین است وگرنه به فرضی برگرد که اول مصاحبه گفتم، فرض کن آقا به تشییع جنازه نیامده بود و درباره شهید آوینی ابراز لطف نداشت، امروز با توجه به آن مطالب، درباره آوینی چطور حرف می‌زدند؟

این مستند بدون سانسور نیست

اگر تو رفیق آوینی بودی و آن سال‌ها در مجله‌اش کار می‌کردی، می‌توانی به من بگویی او چه خودکاری داشت، چطور عصبانی می‌شد یا شوخی می‌کرد، اما لزوما آدم صاحب‌نظرتری درباره اندیشه‌های او نسبت به کسانی که حتی او را ندیده‌اند و بی‌واسطه با آثارش روبه‌رو می‌شوند، نیستی. ما به او می‌گوییم شهید آوینی تو به او بگو مرتضی، کامران یا هرچه دوست داری. این‌که لزوما تو در کنارش بودی، معنی این را ندارد که صاحب معرفت او هستی. اصلا با او ازدواج کردی یا داماد او بوده‌ای، دختر یا پسرش بوده‌ای یا رفیق گرمابه و گلستانش، این معنا را ندارد که آدم صاحب‌نظری درباره اندیشه او هستی. ما امروز درباره اندیشه او حرف می‌زنیم و برای‌مان مهم نیست او صبحانه پنیر دوست داشته بخورد یا کره!؟ چه فرقی می‌کند! برای همین می‌گوییم ما هنوز مستندی بدون سانسور درباره آوینی نساخته‌ایم.

بروید با مسعود فراستی، امید روحانی و بهروز افخمی حرف بزنید تا ببینید او چقدر دست‌یافتنی بوده. یك چیزهایی حاصل شناخت است. بهروز افخمی فیلم «عروس» را می‌سازد و همه او را به اشاعه فحشا متهم می‌کنند. بروید مطلب شهید آوینی را درباره این فیلم بخوانید

ضمایر [او]

رمانی در فضای آذربایجان از قاجار تا انقلاب به قلم میرهادی سیدموسوی

آبا؛ روایتی ناب از ۱۰۰ سال آذربایجان

«آبا» در زبان آذری به معنی مادر است و اجداد نویسنده این کتاب که از روستای کافی‌الملک (اطراف تبریز) بودند، شخصیت‌های این داستان واقعی هستند. روابط و شرایط پیچیده اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این مردم در دوران قاجار، مشروطه، پهلوی اول و دوم، جنگ جهانی دوم، انقلاب اسلامی و... با محوریت شخصیت آبا از سال ۱۲۷۸ روایت شده‌است.

آذربایجان، دست کم از دوران قاجار، خطه مهم و استراتژیک ایران خصوصا به خاطر همسایگی با روسیه بوده است. خطه‌ای که نه تنها در دوران سلطه اتحاد جماهیر شوروی بر سرزمین روسیه و الحاقات آن، آماج حملات فکری و فیزیکی قرار گرفت بلکه پیش از آن هم در جریان سیاست‌های قاجار در جهت ایجاد توازن مثبت میان دو نیروی استعمارگر روس و انگلیس، به طور مداوم مورد طمع و دست‌اندازی بیگانگان قرار می‌گرفت و در قراردادها با سرنوشت ساکنان آن بازی می‌شد.

مهم‌ترین تفاوت رمان با تاریخ هم همین است که در تاریخ نامی از قرارداد گلستان می‌شنویم و اسمی از منطقه قفقاز که از آذربایجانات ایران جدا شد اما در رمان، زندگی کردن با آدم‌هایی را لمس و تجربه می‌کنیم که در ضمن این عهدنامه‌ها و تصمیم‌ها، دچار کدام فراز و نشیب‌ها شده و حیات‌شان چطور تحت تاثیر این وقایع قرار گرفته است. «آبا» قرار است یکی از همین رمان‌ها باشد و زندگی خانواده‌ای را به نمایندگی زنی به نام «آبا» از زمان قاجار تا پس از انقلاب اسلامی پی بگیرد.

بسیاری از مهم‌ترین برگ‌های تاریخ معاصر ایران بدون شک در خطه آذربایجان و یا توسط آذربایجانی‌ها ورق خورده و میرهادی سیدموسوی روایتی ناب و انسانی را در قالب رمانی بلند آغاز کرده که جلد سوم آن از مجموع ۱۰ جلد به پایان رسیده‌است.

او در گفت‌وگو و با جام‌جم گفت: من از زمان کودکی قصه‌های جذابی را از زبان اقوام درباره مادربزرگم می‌شنیدم. مادربزرگ من دختر یکی از اربابان بزرگ آذربایجان بوده که علاوه‌بر زمین‌داری و ثروت زیاد از مجتهدین دوره قاجار بوده. اما قصه‌هایی که درباره مادربزرگم می‌شنیدم همه روایتی بودند از سختی‌های بسیار زندگی و فقر شدید و این همیشه برای من سوال بزرگی بود.

موسوی از نمادهای تاریخی خاص و فرهنگ جالب توجه روستاهایی چون خامنه، دریانی و کوزه‌کنان و نیز باغ‌های بسیار وسیع روستای اجدادی‌اش، کافی‌الملک گفت و ادامه داد: شخصیت آبا (مادربزرگ من) و نحوه رفتار فامیل و اطرافیان با او که بسیار با احترام بود و روایت‌های عجیبی که از زندگی او شنیده بودم و نیز ویژگی‌های آن منطقه از نظر جغرافیای انسانی، طبیعی و سیاسی همگی باعث شد تا تحقیقات مفصلی را شروع کنم که نزدیک به یک سال طول کشید و ایده اولیه یک داستان شکل گرفت.

سیدموسوی درباره ایده اولیه این رمان گفت: وقتی داستان آبا را با دوستان کارگردان سینما و تلویزیون و نیز برخی نویسندگان مطرح کردم، با استقبال خوبی مواجه شد ولی نیاز بود متن دقیقی از این روایت آماده شود؛ لذا پس از تحقیقات تکمیلی، طرح اولیه یک رمان بزرگ شکل گرفت و نوشتن آن را شروع کردم که تاکنون سه جلد آن نوشته شده‌است و به احتمال زیاد حداقل تا ۱۰ جلد ادامه پیدا کند. این نویسنده با اشاره به زمان انتشار این رمان گفت با برخی ناشران مذاکره‌هایی شده اما برای انتشار آن هنوز تصمیم نهایی گرفته نشده‌است.